

نظامی گنجه ای

نویسنده : سید مرتضی موسوی تبار

آدم های نمایش:

۱- پسر

۲- مرد- امیر خسرو دهلوی

۳- نظامی گنجه ای

(صحنه تاریک است. صدای تلفنی به گوش می رسد. صحنه نور می گیرد. میزی در وسط صحنه و در حالی که سه صندلی در اطراف آن قرار دارد و پسری که بر روی کتابی که زیر دستانش قرار دارد افتاده و خوابیده است. پس از چند بار صدای زنگ تلفن ، پسر از خواب می پرد. این سو و آن سو پی تلفن می رود. گوشی بی سیم تلفن بر روی میز مقابلش قرار داشت. گوشی را می یابدو به دست می گیرد.)

پسر

الو ، بله ، بفرمایید... کی ... کجا ... شما کی هستی ... چی چی می گی ... نه ، نمی فهمم ... اصلاً این موقع شب چی داری می گی ، ساعت دو نصفه شبه ... با ما مزاحم نشه ... ولمون کن... آخه تو با کسی قرار داری به من چه ربطی داره ؟... نه خیر ، غیر از من کسی اینجا نیست ... بله ... به سلامت

(تلفن را قطع می کند.)

پسر

عجب آدمایی پیدا می شن . خودشم نمی فهمه چی می گه. از خواب ناز بیدارم کرد. بگیرم بخوابم.

(به جای اول خود باز می گرددو می خواهد بخوابد. لحظه ای نگذشته است که صدای قدم هایی که محکم بر زمین گذاشته می

شود شنیده می شود . ترسان و هراسان از جای خود بر می خیزد.)

پسر

این دیگه صدای چیه؟!

(مردی ملبس به لباس های هندی در حالی که دو دستش را زیر چانه اش گرفته و پاهایش را محکم به زمین می کوبد ، از میان جمعیت به طرف صحنه می آید. با نزدیک شدن او به صحنه پسر قدمی عقب تر می نهد. مرد هندی بر بالای صحنه می رود و با گویش هندی سخن می گوید. ما او را با نام " مرد " می شناسیم.)

مرد

پسر جان به کجا رهسپاری . لحظه ای درنگ کن. با شما کاری دارم.

پسر

(در حالی که ترسیده) این ... این موقع شب تو خونه ی ما با من چکار داری.

مرد

سوالی دارم. پاسخ آن را از تو طلب دارم.

پسر

من که به کسی قرض و قُوله ای ندارم.

مرد

می دانم قرضی به کسی نداری

پسر

از کجا می دونی قرضی به کسی ندارم.

مرد

خودت این مطلب بر زبان رانندی ، حال سوالم پاسخ می گویی یا نه؟

پسر

حالا بپرس بینیم چه سوالی داری .

مرد

من با مردی آذری زبان در اینجا قرار دارم ، شما او را در این نزدیکی ندیده اید ؟

پسر

آخه تو با اجازه ی کی تو خونه ی ما با یه نفر دیگه قرار گذاشتی ؟!

مرد

مگر اینجا ملک شخصی شماست؟

پسر

با اجازه ی شما که بی اجازه تشریف آوردین ، بله .

مرد

پس مبارک است. ... انشا... به پای هم به سن کهولت برسید.

پسر

انشا... ولی نگفتی با کی قرار داری؟

مرد

اگر رخصت و اجازه دهی بنشینم، هر چه بخواهی برایت می گویم. از هندوستان تا اینجا را با پای پیاده آمده ام.

پسر

نه، انگار آدم با حالی هستی، بگیر بشین یه ساعتی با هم حرف بزنیم. منم دیگه خواب از سرم پرید.

(هر دو می نشینند)

پسر

راستی مگه از هند هواپیما نیست یا لا اقل اتوبوس.

مرد

آن ها دگر چه هستند؟!

پسر

تو یعنی نمی دونی هواپیما و اتوبوس چیه؟

مرد

نه ، نمی دانم

پسر

خُب ، ایرادی نداره ، بعداً می فهمی.

مرد

نه ، بگوئید می خواهم بدانم.

پسر

ولش کن ، لازم باشه می فهمی.

مرد

(به دست و پای پسر می افتد.) نه ، از شما التماس می کنم ، خواهش و تمنا دارم به من بگوئید هواپیما و اتوبوس چیست ؟

پسر

خُب بابا ، این کارا چیه ... میگم .پاشو بشین سرجات

مرد

(بر می خیزد و در جایش می نشیند.) پس بگوئید.

پسر

هواپیما یه وسیله ای هست برای حمل و نقل که مثل پرنه ها تو آسمون حرکت می کنه. اتوبوس هم وسیله ای هستش که توی جاده ها و خیابون ها روی چهار تا چرخ روی زمین حرکت می کنه. یه وسیله هست بهش می گن قطار ، تو کشور شما زیاد هست زود زود هم به هم می خورن ، چه جور ندیدی .

مرد

عجب مخلوقات عجیب الخلقه ای

پسر

بله ، تازه کجاش رو دیدی.

مرد

نه ، به خدا من هیچ جایش را ندیده ام.

پسر

می دانم . می خواستم بگم ...

مرد

نه نه ... این وصله ها به من نمی چسبه .

پسر

با با من که حرف بدی نزدم. اصلاً ول کن ... بگو ببینم اصلاً تو کی هستی ؟

مرد

من؟!

پسر

بله ، شما.

مرد

من امیر خسرو هستم.

پسر

د ، پس چطور اسمت ایرانیه؟!

مرد

مگه نمی بینید دارم فارسی حرف می زنم.

پسر

اه ، راست می گی داری فارسی حرف می زنی ، داشتم فکر می کردم من دارم هندی حرف می زنم.

مرد

اجداد من اصلاً ایرانی بوده اند.

پسر

خیلی جالبه...

مرد

بله ، خیلی جالب است.

پسر

چه کاره هستی ؟ چه کار می کنی ،

مرد

شاعر پر آوازه ی دیار هند هستم.

پسر

شاعر پر آوازه ی دیار هند هستی ؟ نکنه امیر خسرو دهلوی هستی ؟

مرد

مگر تو مرا می شناسی ؟

پسر

نه من تو رو نمی شناسم .من امیر خسرو دهلوی رو می شناسم.

مرد

خُب من امیر خسرو دهلوی هستم.

پسر

فکر نمی کنم چنین باشه.

مرد

چرا چنین فکر نمی کنید... خواهش می کنم چنین فکر کنید.

پسر

چطوری فکر کنم؟

مرد

این طوری، عین ای کیو سان! (ادای ای کیو سان را در می آورد).

پسر

آخه تو با این وضعت چطوری امیر خسرو دهلوی هستی؟

مرد

مگر وضعم چگونه است؟ هندی هستم، لباس هندی پوشیده ام. نیاکانم ایرانی هستند، فارسی تکلم می کنم. تو خودت را بگو و این وضعیت را، با لباس زیر در مقابل میهمان متشخصی چون من نشسته ای.

پسر

باز که داری پر رو می شی. انگار یادت رفته اینجا خونه ی ماست. زنگ می زنی پلیس ۱۱۰ می یاد می بردت ها.

مرد

پلیس ۱۱۰ دیگر چه نوع وسیله ی نقلیه ای است؟

پسر

با احترام صحبت کن آقا ، پلیس ۱۱۰ وسیله ی نقلیه نیست ، پلیس ۱۱۰ اگه نباشه تمام مملکت رو دزد و قاتل و جانی بر می داره.

مرد

بله ، داشتم عرض می کردم من امیر خسرو دهلوی هستم شاعر پر آوازه ی هندی.

پسر

باز گفت امیر خسرو دهلوی . امیر خسرو دهلوی وسطای قرن هفتم متولد شد و اولای قرن هشتم دراز به دراز افتاد و مُرد . اون موقع الان تو قرن بیست و یکم چکار داره.

مرد

(ناراحت می شود.) عوضی ، خجالت نمی کشی ، تولد و مرگ مرا با قرن هجری می گویی ، آن وقت برای من کلاس می گذاری و قرن زندگی خود را با میلادی می گویی.

پسر

حالا چه فرقی می کنه، قرن بیست و یکم یا قرن چهاردهم ، همش هفت قرن فاصله اس دیگه.

مرد

حالا وقتی برای تو هفت قرن فاصله مهم نیست ، چه ایرادی دارد من از قرن خود به اینجا آمده باشم، تازه در دنیای فانتزی همه چیز ممکن است.

پسر

باشه ، قبول کردیم که تو امیر خسرو دهلوی هستی ، اینجا اومدی چه کار؟

مرد

بنده کاری نداشتم . کس دیگری مرا دعوت کرده ، با من کاری داشت ، در واقع قرار هست با هم یه تصفیه حساب داشته باشیم.

پسر

تصفیه حساب ، اونم اینجا خونه ی ما.

مرد

خُب بله همین جا.

پسر

حالا قراره با کی تصفیه حساب داشته باشی ؟

مرد

با جناب آقای نظامی اهل گنجه.

پسر

منظورت همون نظامی گنجه ای شاعر که نیست؟

مرد

چرا نیست ، دقیقاً منظور نظرم همان بود.

پسر

خُب ، پس حالا کجاس ؟

مرد

چه می دانم کجاست ... قرار بود زودتر از من اینجا باشد ، تازه شهر او به این جا نزدیکتر است.

پسر

خُب حالا تصفیه حسابتون برای چیه ؟

مرد

بگذار بیاید ، بعداً. فعلاً نی توانم داستان را لو بدهم.

پسر

خُب لو نده . من که نمایش نامه رو خوندم.

مرد

آخه تو که هستی که بخاهم داستان را برایت لو بدهم یا ندهم . به خاطر این تماشاگرا گفتم.

پسر

آهان ، ببخشید ، یادم نبود . این قدر رفته بودم تو حس که تماشاگرا یادم رفت.

مرد

فاصله گذاری برشت را رها کن برگرد بیا به نمایش.

پسر

چشم.

(صدای زنگ در می آید.)

مرد

انگار صدای در می آید. شاید همان مردک باشد. برو در را باز کن.

پسر

چشم رفتم. (می رود تا در را باز کند.)

صدای نظامی

(با لهجه ی آذری صحبت می کند.) آن هندی ایرانی آمده.

پسر

بله ، تشریف آوردن ، بفرمایید داخل.

صدای نظامی

یا ...، یا ...

(نظامی وارد می شود . پشت سراو پسر وارد می شود.)

(از اینجا مرد را دهلوی خطاب می کنیم.)

نظامی

سلام علیکم ، جناب آقای ایر خسرو عوضی.

دهلوی

امیر خسرو دهلوی هستم.

نظامی

می دانم دهلوی هستی ولی خیلی عوضی هستی.

دهلوی

فکر نمی کنم چنین باشد.

نظامی

چرا فکر نمی کنی چنین باشد؟

دهلوی

آخر من ...

نظامی

فعالاً رها کن این حرف ها را ، بگذار خستگی مان را در کنیم بعداً با هم بیشتر با هم صحبت می کنیم. (رو به پسر می کند.) آهای پسر دو تا نسکافه برایمان بیاور.

پسر

چی ؟

نظامی

(بلندتر می گوید.) عرض کردم نسکافه ...

پسر

شنیدم عرض کردید نسکافه ، ولی این موقع شب بنده نسکافه را از کجا پیدا کنم. ثانیاً اصلاً مگه شما نسکافه می دونید چیه ؟

نظامی

نه ، نمی دانم. گفتم حالا آمده ام قرن شما ، بخورم بینم چیست ؟

پسر

بله ...رو رو برم.

نظامی

چیزی عرض کردید.

پسر

نه خیر .گفتم اگه اجازه بدید برم براتون چایی دم کنم.

نظامی

خُب ، بیاور . خسته ایم. شاید خستگی مان را به در کند.

دهلوی

مال من فلفلی باشد.

پسر

چشم.(بیرون می رود.)

نظامی

خُب امیر خسرو حال و احوال چطوره ... خانم بچه ها چه کار می کنند.

دهلوی

به لطف شما ، با آرامش در گور خفته اند.

نظامی

در گور خفته اند. مگر شما مرده هایتان را نمی سوزانید.

دهلوی

بله ، می سوزانیم ولی خرجش زیاد بود بنده تصمیم گرفتم چالشان کنم.

نظامی

آفرین به این هوش و ذکاوت ، در این دوره زمونه در گور خفتن ، بهتر از بیدار موندن.

دهلوی

چرا؟

نظامی

راستش ، منقلب و عوضی آن قدر زیاد شده است که حال آدم به هم می خورد؟

دهلوی

منقلب؟!

نظامی

بله منقلب ، منقلب های عوضی مثل خود تو.

دهلوی

چرا مثل من ؟ مگر من چه کرده ام ؟

نظامی

بگو چکار نکردی . هر کار دلت می خواست کردی . حالا می گی چکار کردم.

دهلوی

به خدا من کاری نکردم.

نظامی

بی خود قسم مخور . کاری کردی.

(پسر وارد می شود.)

پسر

شنیدم از کار دارید حرف می زنید .آره ، بابا توی این زمونه یکی از بزرگترین مشکلات ما جوون ها کاره. آخه اگه کار باشه جوون ها که دنبال کارای خلاف نمی رن.

دهلوی

(از حرف پسر می خواهد سو استفاده کند و موضوع بحث را عوض کند.)بله ، همین طور است . من هم معتقد هستم مسئولان مملکتی به جای اینکه پول های مملکت را صرف کارهای چرت و پرت بکنند ، باید برای جوان ها شغل ایجاد کنند.

نظامی

یواش یواش ، تخته گاز مرو ، پلیس جریمه ات می کند.

دهلوی

خیال نیست... برگ جریمه را پاره می کنم مریم در جوی آب.

نظامی

نه این کار را نکن . این کار خلاف قانون هست.

دهلوی

باشد این کار را نمی‌کنم.

نظامی

آفرین پسر خوب.

دهلوی

کاری نکردم. خواهش می‌کنم.

پسر

خُب داشتیم از چی حرف می‌زدیم.

نظامی

از...

دهلوی

(سریع در حرف نظامی می‌پرد.) از فوتبال حرف می‌زدیم ، راستی دیشب منچستر با رئال بازی داشت، دیدید.

نظامی

ولی فکر نمی‌کنم ما در مورد حرف زده باشیم.

دهلوی

نه ، فکر کن . ما داشتیم از فوتبال حرف می زدیم.

نظامی

آخر اگر از فوتبال حرف زده باشیم دلیلی ندارد منچستر با رئال بازی کند، هر دو تاشان از جام حذف شده اند.

دهلوی

حالا چه فرقی می کند . اصلاً بولو نیا با لچه بازی می کرداست.

نظامی

بولونیا با لچه ؟

دهلوی

آره بولونیا با لچه .

نظامی

نه ، آخه من اسم هیچ کدوم از بازیکنانش را نمی دانم. بیایید موضوع بحث را عوض کنیم.

پسر

بیایید در مورد شعر و ادبیات حرف بزنیم .

دهلوی

نه نه ، ول کنید بابا، ادبیات چیست ! از تئاتر و سینما حرف می زنیم.

نظامی

از ما شاعرها قباحت دارد ادبیات را رها کنیم و برویم در مورد چیزهای دیگر صحبت کنیم. در همین مورد ادبیات حرف می‌زنیم.

پسر

خُب در چه زمینه‌ای صحبت کنیم.

نظامی

در مورد شعر صحبت کنیم و شعر را در عصر شاعر نام‌آشنای ایرانی سعدی بررسی خواهیم کرد.

دهلوی

چرا عصر سعدی؟! در عصر حافظ بررسی می‌کنیم.

نظامی

مگر عصر سعدی چه عیبی دارد؟

دهلوی

عیبی ندارد، ولی خُب من هم در عصر سعدی زندگی می‌کردم.

نظامی

پس چون تو در عصر سعدی زندگی می‌کردی باید به همه‌ی شاعران آن دوره ظلم شود و اون عصر بررسی نشود.

دهلوی

نه، منظورم این نیست. می‌گویم چرا ما باید آن دوره را بررسی کنیم. افراد دیگری آن دوره را بررسی کنند.

نظامی

من نمی فهمم تو در عصرت چه گیری داری ، نمی خواهی عصرت بررسی شود.

دهلوی

چرا دلم نمی خواهد . خیلی هم دلم می خواهد ولی...

نظامی

ولی چه؟... آهان یادم افتاد.

دهلوی

چه به یادت افتاد.

نظامی

مردک عوضی می خواهی بحث را عوض کنی تا من قضیه یادم برود. فکر کردی ، اصلاً از یادم نخواهد رفت.

دهلوی

حالا چه کار کنیم ؟

نظامی

چه را؟!

دهلوی

چه را ، قضیه را دیگر.

نظامی

کدام قضیه را.

دهلوی

تو که می گویی اصلاً از یادم نمی رود . پس چه شد؟

نظامی

این دفعه فرق می کند. استثناعاً بود. خُب داشتیم چه می گفتیم؟!

دهلوی

خوب فکر کن ببین چه داشتی می گفتی.

(دور و بر را نظاره می کند. ناگهان چشمش به پسر می افتد.)

نظامی

آهای پسر چرا ایستاده ای ما را تماشا می کنی ، پس این نسکافه ی ما چه شد؟

پسر

نسکافه نه. چای قرار شد بیاورم.

نظامی

همان که تو می گویی چه شد.

پسر

آماده اس ، الان می یارم.(پسر خارج می شود .)

نظامی

(بار دیگر دور وبر را نگاه می کند. چیزی به یادش نمی آید. رو به دهلوی می کند.) خُب امیر خسرو خانم بچه ها حالشان چه

طور است؟

دهلوی

این دیالوگ را قبلاً گفته ای. فکر کن و چیز دیگری بگو.

نظامی

(اندکی فکر می کند.) خُب امیر خسرو در هندوستان چه خبر ... آمیتا باچان جان چه می کند.

دهلوی

خوب است به سلامتی شما.

نظامی

آن خانم های فیلم ها، آن ها چه طورند اسمشان را نمی دانم وگرنه تک به تک حالشان را می پرسیدم.

دهلوی

لازم نیست زحمت زیادی بکشید. همه شان خوب هستند. تو کاری را که با من داری بگو و گرنه می خواهم زحمت را کم کنم.

نظامی

لحظاتی هم درنگ کن شاید چیزی به ذهنم خطور کند. آهان یک چیزهایی به ذهنم دارد می رسد ...

دهلوی

آهان جان بکن...

نظامی

آهان ... آهان ... یادم افتاد

(پسر وارد می شود.)

پسر

چایی آماده شد.

نظامی

ساکت شو بینم پسر ، یادم افتاد.

پسر

چی یادتون افتاد.

نظامی

ساکت ، ساکت ، یادم افتاد.

پسر

(چایی را بر روی میز می گذارد.) چی چی یادتون افتاد.

نظامی

اگر بگذاری خواهم گفت.

پسر

گذاشتم ، بفرما.

نظامی

چه کنم . آن قدر حرف زدی که از یادم رفت.

دهلوی

بہتر ، بنشین چایی مان را بخوریم و بیش از این مزاحم دوست عزیزمان نشویم.

نظامی

باشد ، چایی را می خوریم . ولی تا یاد من نیفتاده است کسی حق تکان خوردن از جای خود را ندارد. (چایی خود را می خورند.)

نظامی

(با خود) من از گنجه برخاستم آمدم اینجا برای چه کاری ؟ امدم با یک نفر دعوا کنم . با چه کسی قرار بود دعوا کنم (ناگهان چشمش به دهلوی می افتد.) با تو قرار بود دعوا کنم عوضی . کسی حرف نزنند که یادم می رود. آری مرد عوضی تو خجالت نکشیدی از روی کتاب های نازنین من تقلید کردی میمون. مگر من چه هیزم تری به تو فروخته بودم . خجالت نمی کشی ، شرم نمی کنی ، حیانت می کنی ، قانون کپی رایت را نقض می کنی.

دهلوی

قانون کپی رایت ! آن دیگر چیست ؟

نظامی

فضولی هایش به حضرت عالی نیامده است.

دهلوی

فکر می کنی نمی دانم ، خیلی هم می دانم ، چون ایران در سازمان تجارت جهانی عضو نشده بود من کپی کردم . تازه کپی هم نکردم کلی با مال تو فرق دارند.

نظامی

چون ایران در تجارت جهانی عضو نشده است تو حق داری از روی مثنوی های من تقلید کنی و برای خودت خمسه درست کنی.

دهلوی

خُب مگر کار بدی کرده ام.

نظامی

معلوم است که کار بدی کرده ای.

دهلوی

مگر من تنها از کارهایت تقلید کردم. چرا با آن بقیه تصفیه حساب نمی کنی.

نظامی

که ها ... چه کسانی از من تقلید کرده اند؟

دهلوی

خیلی ها ، خواجهوی کرمانی ، جامی ، وحش بافقی ، عرفی شیرازی ، آذر بیگدلی

نظامی

وضعیت ان ها با تو خیلی فرق می کند.

دهلوی

چه فرقی می کند؟

نظامی

یک لحظه درنگ کن الان می گویم. (رو به پسر می کند.) پسر جان بهتر است تو دعوی ما را نبینی بگیر این سینی چای را و

برو هر وقت لازم باشد صدایت می کنم .

پسر

ولی ...

نظامی

ولی ندارد ، برای بچه ها دیدن دعوا خوب نیست. برو

پسر

چرا

نظامی

اولاً برای اینکه زیرا ، ثانیاً ... ولش کن ، بفرما برو

پسر

تا نگید چرا نمی رم

نظامی

گیر عجب آدمی افتادیم ، اگر راستش را بگویم می روی

پسر

آره ، اگه راستش رو بگی بریم

نظامی

پس گوشت را بیاور اینجا بگویم (پسر گوشش را جلو می آورد اما نظامی بلند بلند حرف می زند.) نویسنده حال نداشت برای

تو در ادامه ی نمایش نامه دیالوگ بنویسد صلاح دید در ادامه کنار کنارت بگذارد.

پسر

خُب اگه اینجوریه ، می رم ولی حتماً می یام ، فعلاً بای (می رود).

نظامی

خودت بای ... حیف که رو صحنه است وا... یه بایی نشانت می دادم ... استغفر ا... (رو به دهلوی می کند). خُب ، داشتتم عرض می کردم ...

دهلوی

چی چی رو...

نظامی

این بار هم تو نمی خواهی تماش کنی ،رها نما بگذار نمایش را به اتمام برسانیم

دهلوی

ببخشید ، داشتید عرض می کردید که...

نظامی

بله داشتتم عرض می کردم که آن ها هیچ کدام جرئت نکردند از هر پنج مثنوی تقلید کنند ولی تو از هر پنج مثنوی تقلید کردی. آن خواجوی کرمانی که گفتی شش تا مثنوی گفته که تنها مثنوی روضه الانوارش را از مخزن الاسرار من تقلید کرده. آن جامی هم که هفت تا مثنوی گفته و فقط لیلی و مجنون را از من تقلید کرده. عرفی شیرازی هم که می خواست فرهاد و شیرین را مثنوی کند که عجل مهلتش نداد. آذر بیگدلی هم تنها یک مثنوی یوسف و زلیخا دارد که در آن تقلیدی از من نکرده بلکه از صائب تبریزی مقداری تقلید کرده ،.اما تو...

دهلوی

من چه...

نظامی

تو ، پنج تا مثنوی گفته ای یکی یکی اسم هایشان را بگو تا بگویم از کدام مثنوی من تقلید شده است.

دهلوی

بگویم؟

نظامی

بله بگو.

دهلوی

مطلع الانوار

نظامی

تقلیدی از مثنوی مخزن الاسرار من

دهلوی

آئینه ی سکندری

نظامی

که از اسکندر نامه ی من تقلید کرده ای.

دهلوی

هشت بهشت

نظامی

از هفت پیکر من تقلید کرده ای ، فکر می کنی پیکر را بهشت کنی و هفت را به اضافه ی یک کنی شاعر می شوی.خَب بعدی را بگو.

دهلوی

تمام شد.

نظامی

کجایش تمام شد. مگر این ها پنج تا شد. در دستانم دارم می شمارم. دو تا مانده ، خجالت نکش آن ها را هم بگو.

دهلوی

شیرین و خسرو

نظامی

بعدی را هم بگو

دهلوی

مجنون و لیلی

نظامی

این ها دیگر نیازی به شرح ندارند. جای شخصیت ها را این ور و آن ور کرده ای شده مثنوی.

دهلوی

ولی من علاوه بر آن ها کتاب های دیگری هم دارم.

نظامی

نه خیر ، می خواستی آن ها را هم نداشته باش، آن وقت چطور می خواستی نام شاعر بر خود بگذاری.

دهلوی

اما من علاوه بر شاعر، نویسنده و مورخ هم هستم.

نظامی

خوب است . آدم باید در این دوره و زمانه چندین شغل داشته باشد تا بتواند زندگی را بچرخاند.

دهلوی

خَب حالا با من چه می کنی ؟

نظامی

چه می توانم با تو بکنم ، در قرن غریب بگیرم بکشمتم ، آن وقت پاسخ تاریخ و بشرست را چه بدهم. تو هم سعی کن دیگر از

هیچ شاعری تقلید نکنی .

دهلوی

من که دیگر نمی توانم شعر بگویم.

نظامی

چرا؟

دهلوی

برای اینکه دیگر تو هم نمی توانی شعر بگویی.

نظامی

من دیگر چرا؟

دهلوی

برای اینکه عمر من و تو به پایان رسیده است.

نظامی

آری عمر من و تو به پایان رسیده است [پس این جا چه می کنیم؟

دهلوی

این را از خودت بپرس که مرا از خواب ناز گور بیدار ساخته ای و برای گفتن اینکه چرا از من تقلید کرده ای به اینجا کشیده ای.

نظامی

راستی اصلاً تو چرا از من تقلید کردی؟

دهلوی

راستش امکانات نبود تقلید کردم.

نظامی

جواب قانع کننده ای دادی ، در هندوستان الان هم امکانات نیست . بخشیدن تو به صلاح است.

دهلوی

دستت درد نکند انشا.. .از شرمندگی ات در می آیم.

نظامی

فکر کنم اینجا پسری بود که با ما صحبت می کرد.

دهلوی

رهایش کن بگذار بخوابد. بیا تا صبح نشده برویم.

نظامی

باشد می رویم.

(هر دو می روند . صحنه تاریک می شود.)

(صحنه نور می گیرد. پسر همانند اول نمایش روی میز خوابیده است.)

صدای مادر

آی پسر عاشق شمرم ، پاشو ، صبح شده ، مدرسه ات دیر می شه ها.

پسر

مامان ، یه لحظه صبر کن ، بذار نظامی صدام کنه .

(مادر با جارو وارد می شود.)

مادر

غلط کرده ، پاشو ، زود باش ، مدرسه ات دیر شد.

(پسر بر می خیزد. کتابی را که روی میز است می بندد . کتاب لیلی و مجنون نظامی است. کتاب را بر می دارد و با مادر خارج

می شوند.)

(صحنه تاریک می شود.)